

ترجمه در نخستین سده‌های اسلامی به همراه گفتاری از جاحظ

دکتر سید محمد حسینی

۱. تَرْجُمَان - تَرْجَمَه

لفظ ترجمه و مشتقات آن، در منتهای لغوی کهن تازی چون: «کتابُ العین» خلیل بن احمد فراهیدی، ادیب و لغت‌شناس بزرگ تازی و استاد سیویه و نیز استاد بسیاری از ادیبان پیشناز دیگر، «جُمَهْرَةُ اللُّغَةِ» ابن دُرَید، «مَقَائِسُ اللُّغَةِ» أحمد بن فاریسی همدانی، «المُحَكَّم» و «المُخَصَّص» ابن سیدَه و کتب نوادر لغت عربی چون: «النَّوَادِرُ فِی اللُّغَةِ» أَبُو زَید سَعید بن أَوْس أنصاری، «کتابُ النَّوَادِر» أبی مَسْحَل أَعْرَابی، و «مَجَالِسُ تَعَلُّبٍ» ... نیامده است.

واژه «تَرْجُمَان» نخستین و کهنترین واژه‌ی است که از ریشه «رجم» در فرهنگهای عربی دیده می‌شود. ابن قُتیبَه دینوری در کتاب «أَدَبُ الْکَاتِبِ»، جوهری نیشابوری در «صِحَاحُ اللُّغَةِ»، ابن اثیر در «النَّهَایة» غَرِیبِ الحَدِیث» و ابن منظور در «لِسانِ العَرَبِ»، واژه ترجمان را از ریشه «ر.ج.م.» دانسته‌اند. ولی ابن منظور آنجا که از فعل رباعی این ریشه گفت و گو می‌کند، به جای مصدر آن یعنی «تَرْجَمَة»، بالفظ ترجمان سخن آغاز می‌کند. این خود نکته‌ی سخت در خور توجه است. زیرا همه مآخذی که از نائزاده بودن ریشه «ترجمه» در زبان عربی سخن گفته‌اند، از لفظ «ترجمان» آغاز کرده‌اند.

زبیدی پیرامون لفظ ترجمان می‌نویسد: «هَلْ هُوَ عَرَبِيٌّ أَوْ مُعَرَّبٌ دَرْعَمَانٍ فَتَصَرَّفُوا فِيهِ، فِيهِ خِلَافٌ»^۲ یعنی آیا این واژه عربی است یا تازی گشته لفظ «درعمان» است که آن را دگرگون ساخته‌اند، لغت‌شناسان

در این باره همداستان نیستند. زبیدی سپس نامهایی را می‌آورد که به ساختمان لفظ ترجمان نزدیکند، مانند: ترجم، تَرْجَم، تَرْجَم، دُو تَرْجَم و التَّرْجَمِي.^۱

ناظم الاطباء در فرهنگ نفیسی لفظ ترجمان را با سه گونه ضبط که هر سه در فرهنگهای پراعتبار عربی نیز آمده یعنی (Tarjoman, Tarjaman, Torjoman) به کار برده است و آن را مُعْرَب کلمه «ترزبان» فارسی به معنی خوش تقریر و فصیح و تیز زبان دانسته است.^۲ در «دائرة المعارف الاسلامیة» (ترجمه عربی)، واژه ترجمان را لفظی آرامی به شمار آورده‌اند که در روزگاران کهن، به زبان تازی راه یافته است.^۳ در لغت‌نامه دهخدا به نقل از یادداشت دکتر محمد معین بر برهان قاطع، «ترجمان»، واژه‌ی سریانی که از آگادی یا آرامی گرفته شده، به شمار آمده است.^۴

در یکی از منتهای پهلوی که گویا از سده‌های نخستین اسلامی بر جای مانده، لفظ «ترگمان» به کار رفته و شادروان استاد محمد تقی بهار آن را به «ترجمان» برگردانیده است. وی برگردان بیت زیر را:

۶- مردی وسیل پایذ کردن زیرک ترگمان

۷- کذ شود او بگوید پت هندوکان»

چنین آورده است:

۶- مردی گسیل باید کردن، زیرک ترجمان»

۷- که شود و به گوید به هندوستان»

سپس بهار در توضیح این بیت می‌افزاید: «اما کلمه ترگمان بعید نیست این لفظ همان‌طور که جناب پروفیسور بیلی توضیح داده‌اند، از عبری وارد پهلوی متأخر شده باشد و چون سجع است نمی‌توان آن را هزوارش پنداشت و این قرائت صحیح است.»^۵

شاید بیتهای عربی زیر، کهن‌ترین نمونه‌هایی باشند که دو واژه «تراجیم» و مفرد آن «ترجمان»، در آنها به کار رفته است.

حَتَّى تَتَّوَلَّهَا صَهْبَاءَ صَاقِيَّةٍ
فَهِنَّ يُلْغِظُنَّ بِهِ الْغَاطَا

يُرْشُو التَّجَارَ عَلَيَّهَا وَ التَّرَاجِيمَا^۱
كَالتَّرْجُمَانِ لِقَى الْأَنْبَاطَا^۲

۱. همان

۲. فرهنگ نفیسی، «ترجمان»

۳. دائرة المعارف الاسلامیة، «ترجمان».

۴. لغت‌نامه، «ترجمان»

۵. ترجمه چند متن پهلوی، محمدتقی ملک‌الشعراء بهار ص ۸۲-۸۳-۸۴

۶. الْمُقْضِيَّات، قصیده ۱۲۵، بیت ۹.

۷. نوادر أبي مسهل أعرابي ص ۱۵۸؛ فضل‌المقال فی شرح کتاب الأمثال، أبو عبيد بکری ص ۵۰۷ - ۵۰۸؛ تهذیب الألفاظ، ابن السکیت ص ۵۹۷، اصلاح المنطق ص ۹۶ ترجمان یعنی کسی که سخن نبطیان را به زبانی دیگر برگرداند. یعنی نوای آن کبوتران در آن آبخشور، مانند گفت‌گویی ترجمانی که با صدای نبطیان بهم آمیزد، درهم آمیخته بود. (حاشیه تهذیب الألفاظ، همان.)

بیت نخست از شاعری جاهلی به نام اَسْوَدِ بْنِ يَعْفُرِ النَّهْشَلِيِّ ندیم نُعْمَانِ بْنِ مَنْذَرِ فَرْمَانِرَوای حیره است. اَسْوَد که او را اَعْشَى بِنَى نَهْشَل می‌گفتند و با کنیه ابوالجراح نیز خوانده می‌شد، یکی از شاعران بزرگ و پرتوان و زبان آور دوره جاهلیت عرب بود^۱. ابن سلام جمعی نیز او را بر شاعران هم طراز وی مقدم می‌دارد^۲.

کلمه «التَّراجِم» با زیاد بودن حرف یاء در این بیت جمع ترجمان و به معنی خدمه میخانه می‌باشد، و این معنی از معجمهای زبان تازی فوت شده است. نیز گفته‌اند که منظور شاعر از این کلمه در اینجا همان معنی مترجمان است. زیرا فروشندگان شراب، غیر عرب بوده‌اند و چون مردم عرب، زبان ایشان را نمی‌دانسته‌اند، از این رو نیازمند مترجم بوده‌اند.

بیت دوم یعنی:

فَهِنَّ يُلْغِظُنَّ بِهِ الْغَاطِطَا كَالْتَّرْجِمَانِ لَقِيَّ الْأَبْطَاطَا

بیتی از یک رجز است از سراینده‌یی به نام نِقَادَةُ الْأَسَدِيِّ. یا چنانچه در «فصل المقال» آمده، گوینده آن، أَبُو مُحَمَّدٍ فَعْقَسَى است. واژه «ترجمان» در این بیت نیز به معنی مترجم است. هر چند در مآخذی که از این رجز یاد کرده‌اند، زمان سراینده آن معلوم نگشته، ولی با اطمینان می‌توان گفت که وی یا پیش از اسلام و یا در سینه دم روزگار اسلامی می‌زیسته است؛ زیرا ادیبان و پژوهندگان پرمایه‌یی چون سیبویه، ابی مسحل اعرابی، ابو عبید قاسم بن سلام... شاعران صدر اسلام و پس از آن را که در نوشته‌های خود، به شعر آنان استناد می‌کردند، می‌شناخته‌اند، در صورتی که در هیچ یک از مآخذی که از این رجز یا پاره‌های آن یاد کرده‌اند^۳، هیچ گونه اشاره‌یی به روزگار سروده شدن آن نکرده‌اند، و همین خود، نشانه کهن بودن آن است.

از اواخر قرن دوم هجری به این سوی، پاره‌یی از واژه‌های برگرفته از لفظ «ترجمان»، در کتب حدیث و تاریخ و ادب، دیده می‌شود. جاحظ، ادیب و پژوهشگر نامدار بصری (۱۵۰-۲۵۵ هـ)، در نوشته‌های خود، گذشته از لفظ ترجمان؛ بارها کلمه‌های: تَرْجَمَةٌ، مَرْجَمٌ و يَرْجَمُ... را به کار برده است^۴. أبو عبدالله أحمد بن حنبل (در گذشته ۲۴۱ هـ) در کتاب «المُسْتَدْرَكُ» و أبو عبدالله محمد بن إسماعیل بخاری

۱ - المُفْضَلِيَات، همان و قصیده ۴۴ ص ۲۱۵ (توضیح استاد هارون، مصحح کتاب در ذیل دو قصیده یاد شده).

۲ - طبقات الشعراء ص ۳۲، ۳۳، ۳۴.

۳ - الكتاب، سیبویه ۱ / ۱۸۶ (چاپ بولاق)؛ ۱ / ۳۷۱ (چاپ هارون)؛ نوادر ابی مسحل ص ۱۵۸؛ تهذیب الألفاظ ص ۵۹۴؛ إضلاح المَنَظُون، ابن السَّكَيْتِ ص ۹۶ (کلمه رجز در این کتاب آمده است)؛ فَصْلُ الْمَقَالِ فِي شَرْحِ كِتَابِ الْأَمْثَالِ ص ۵۰۷ - ۵۰۸؛ لِسَانُ (لفظ - فرط)؛ تاج العروس فی شرح قاموس ۸ / ۲۱۱

۴ - البیان وَالتَّبَيِّن ۱ / ۳۶۸، ۳۷۷، الحيوان ۱ / ۵۷ - ۵۹، ۱۹ / ۶.

۵ - المسند ۱ / ۲۶۲ و ۲۵۶ / ۴، ۳۷۷ (به نقل از المُعْجَمُ الْمُفْهِرُ لِأَلْفَاظِ النَّبِيِّ ۱ / ۲۶۸).

(۱۹۴-۲۶۵ هـ) در «جامع الصحیح» و ابن ماجه محمد بن یزید قزوینی (۲۰۷-۲۵۷ هـ) در کتاب «السُّنن» خود، از این واژه‌ها سود جسته‌اند.

با توجه به آنچه یاد شد، همچنین با در نظر داشتن این نکته که در کاربردهای دیرین ریشه (ت- ر- ج- م) در معنی گردانیدن اندیشه‌ها و معانی از زبانی به زبان دیگر، تنها به واژه ترجمان بر می‌خوریم، و این معنی، خود، پژوهشگران نکته سنج و باریک بین را- با نشانه‌هایی که از واژگان مُعَرَّب در زبان عربی در دست داشته‌اند - وادار ساخته است تا آن را در زبان تازی واژه‌ی بیگانه به شمار آورند. می‌توان پذیرفت که لفظ «ترجمان» به معنی مترجم در گذشته‌های دور، از یکی از زبانهای عبری یا آرامی و یا فارسی، به زبان عربی راه یافته است. سپس از همین لفظ، در باب رباعی مجرد، مصدر ترجمه و از آن، فعلهایی نیز ساخته‌اند و رفته رفته، ریشه و نژاد نخستین کلمه فراموش گشته است. اما لفظ ترجمه در زبان فارسی پس از اسلام، از زبان عربی گرفته شده است.

این شیوه اشتقاق در زبان عربی یعنی اشتقاق مصدر و ساختهای دیگر از واژگان بیگانه، پیشینه‌ی دراز دارد و نباید به نظر دور نماید. تازیان از هر واژه‌ی، هر چند بیگانه و حتی از اعلام تاریخی و جغرافیایی، هر گاه که خواسته‌اند فعل و مشتقات دیگر پدید آورده‌اند. برای نمونه از جمله پارسی «شون بوذی» (چون بودی) و لفظ «زود» و ترکیب «زرگون» به معنی شراب، واژه‌های تازی گونه زیر را ساخته و به کار برده‌اند: «شَنِبْدُ» (امر از مصدر شنبدة) و «مُشْنِبْدُ» (اسم فاعل)، چنانکه در این دو بیت می‌بینیم:

«يَقُولُونَ شَنْبِدًا وَلَسْتُ مُشْنِبِدًا طَوَالَ اللَّيَالِي مَا أَقَامَ نَبِيرٌ»
«وَلَا قَائِلًا زُودًا» لِيَعْجَلَ صَاحِبِي وَ «بِسْتَانُ» فِي صَدْرِي عَلَيَّ عَلَيَّ كَبِيرٌ^۱

شاعر از جمله فارسی یاد شده، یک فعل امر و یک صفت یعنی «شنبید» و «مُشْنِبْدُ» (اسم فاعل)، بر آورده و نیز واژه «زود» یا جمله «زودآ» را چون اسمی تازی با تئوین نصب به کار گرفته است. در این گونه تراشها (نحْت) که بر روی ترکیبهای تازی یا غیر تازی در زبان عربی انجام می‌گیرد بیشتر از باب رباعی مجرد سود می‌جویند.^۲

۱ - الخصاص، عثمان بن جنى ۲۳۹/۱؛ المُعَرَّب، جوالیقی ص ۹، معنی بیتها چنین است: به من می‌گویند: بگو «شون بوذی» (چون بودی)، ولی من تا آنگاه که کوه نَبِير برپای است، هرگز این سخن بر زبان نخواهم آورد. نیز هیچگاه، لفظ «زود» یا «زودآ» بر زبان من نمی‌رود تا همراهم به شتاب آید، و لفظ «بستان» بر سینه من، بسی سنگین است. نیز بنگرید به: المُرْهَر ۲۹۰/۱ - ۲۹۱

۲ - جلال‌الدین سیوطی در کتاب «المزهر» بابی جداگانه برای نحت آورده است. وی از واژگانی چون: البَسْمَلَةُ، الهَيْلَةُ، الحَوْقَلَةُ، الحَمْدَلَةُ، السُّبْحَلَةُ ... نام می‌برد که به ترتیب، از بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ ... الْحَمْدُ لِلَّهِ ... سُبْحَانَ اللَّهِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ يَا حَسْبَى اللَّهُ تراشیده‌اند (المزهر ۴۸۲/۱ - ۴۸۵، نیز بنگرید، صُحُحِ الْأَعْشَى، قَلَقَشْنَدِي ۲۷۰، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰).

سراینده دیگری از واژه «زرجون» که تازی شده «زرگون» پارسی به معنی می است، بر خلاف قاعدهٔ صرف عربی، ساخت «مُزْرَج» یعنی می نوشیده و می زده را به دست داده است:

«هَلْ تَعْرِفُ الدَّارَ لِأُمِّ الْخَزْرَجِ مِنْهَا فَظَلَّتْ الْيَوْمَ كَالْمُزْرَجِ»^۱

(آیا با خانه ام‌خزرج آشنا هستی که بدان سبب امروز چون می زده ای مست و خراب می نمایی؟) در نوادر ابی مسحل اعرابی به این جمله بر می خوریم: «وَقَدْ أَعْرَقَ الرَّجُلُ وَأَشْأَمَ وَأَعْمَنَ وَخَرَسَنَ»^۲ که می بینیم از نامهای: عراق، شام، عُمان و خراسان فعلهایی ساخته اند. بر همین بنیاد است که ابن جنی می نویسد: در زبان عربی، سخنان غیر تازی در واژه‌ها و ترکیبهای تازی در آمیخته است.^۳ از این رو، در می یابیم که اشتقاق واژه‌هایی از لفظ ترجمان که واژه‌ی غیر تازی است، بیرون از قواعد اشتقاق زبان عربی نیست.

از سوی دیگر، وزن کلمه ترجمان نیز می تواند نمایشگر غیر تازی بودن آن باشد. زیرا وزنهای فُعْلَان یا فُعْلَان و یا فُعْلَان که در معجمهای زبان عربی برای این لفظ در نظر گرفته شده است، برای اسم فاعل (ترجمان: مترجم) وزنی ناآشنا و گویایی مانند یا کم نظیر است. سیبویه از آن وزنهای برای اسم فاعل یاد نمی کند. ابن جنی واژگانی چون «عُتْرَفَان»^۴، «رَبْهَقَان»^۵ و «دُحْمَسَان»^۶ و «عُنْفُوَان» را هم وزنهای ترجمان دانسته است، ولی از نظر معنی، تنها کلمه دُحْمَسَان با آن هماهنگی دارد که دارای معنی وصفی و به معنی انسانی سیه چرده و فریه است.

۲. ترجمه در روزگار حضرت محمد (ص)

از آغاز رونق گرفتن دین اسلام، از سوی پیامبر اکرم - ص - و یاران او، نیاز به ترجمه احساس می شده است. لازم می نمود که پاره‌یی از نوشته‌ها و گفته‌های برخی از زبانهای بیگانه به زبان عربی برگردانیده شود. گاهی نوشته‌یی به زبانی جز تازی به دست پیامبر اکرم می رسید که باید متن آن ترجمه می گشت. گویا در روزگار نخستین اسلام، در میان مسلمانان کسانی یا حتی کسی نبوده است که بتواند به خوبی از عهده این کار برآید. از این رو پیامبر خدا - ص - به زید بن ثابت یکی از صحابهٔ خود دستور داد که زبان سریانی را فراگیرد. وی به زید فرمود نوشته‌هایی به زبان سریانی به من می رسد و من زبان سریانی نیک نمی دانم^۷ تو

۱ - الخصائص، ۱/۳۵۹ المزیهر ۱/۲۹۰، در المُرْجَر بجای «مُزْرَج»، «مُزْرَجَن» آورده که درست تر است.

۲ - کتاب التَّوَادِرِ ص ۳۴۴ - ۳۴۵، معنی جمله چنین است: مرد به سوی عراق، شام، عمان، و خراسان رفت.

۳ - الخصائص ۱/۳۵۹.

۴ - عُتْرَفَان: خروس، گیاهی از گیاهان بهاری (لسان ۹/۲۳۳).

۵ - الرِّبْهَقَان: الزعفران (همان ۶/۷۴).

۶ - لسان ۶/۷۷.

۷ - هرچند در کتب احادیث و اخبار اسلامی آمده که پیامبر خدا - ص - زبانهای دیگر را نیز چون زبان عربی می دانسته است، بنگرید: (التَّوَارِثِ الاداریة، الکتانی ۱/۲۰۸ - ۲۰۹، نیز بنگرید: تفسیرهای قرآن ذیل آیه «مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ

آن زبان را فراگیر^۱.

در روایت دیگر آمده است که زید گفت: پیامبر خدا به من فرمود: نوشته‌هایی به زبان سریانی به دست من می‌رسد. آیا تو به خوبی به آن زبان آشنا هستی؟ گفتم نه، فرمود آن را بیاموز و من آن را آموختم^۲.

مسعودی صاحب مروج الذهب می‌نویسد: زید بن ثابت، کاتب و مترجم پیامبر اکرم - ص - زبانهای پارسی، رومی، قبطی و حبشی را برای پیامبر خدا ترجمه می‌کرد. او این زبانها را در مدینه آموخته بود^۳. زید، نامه‌های یهود را نیز برای پیامبر خدا - ص - می‌خواند و از سوی وی، پاسخ آنها را می‌نوشت^۴.

گاه خود پیامبر اکرم و برخی از صحابه بزرگ نیز سخنی غیر عربی بر زبان می‌آورده‌اند. ابن ماجه در سنن خود، از جعفر بن مسافر... از ابو هریره می‌آورد که او گفت: «هَجَرَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَهَجَرْتُ، فَصَلَّيْتُ ثُمَّ جَلَسْتُ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ النَّبِيُّ - ص - فَقَالَ «اشْكمت درد؟ قُلْتُ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ قُمْ فَصَلِّ، فَإِنَّ فِي الصَّلَاةِ شِفَاءً»^۵. (پیامبر خدا پگاهان برای نماز بیرون رفت و من نیز رفتم و نماز گزاردم و سپس نشستم. پیامبر - ص - روی به من کرد و گفت: آیا شکمت درد می‌کند؟ گفتم آری ای پیامبر خدا! گفت: برخیز و نماز بگذار زیرا نماز درد را بهبود می‌بخشد.)

ابن ماجه روایت یاد شده را از ابوالحسن القطان... از دُوَاد بن عُلبه نیز روایت کرده و پس از جمله «اشکمت درد»، افزوده است: «يَعْنِي تَشْتَكِي بَطْنِكَ، بِالْفَارِسِيَّةِ»^۶. (به زبان پارسی، یعنی از شکم درد شکوه داری؟)

جمله پارسی این روایت، به صورتهای دیگر نیز آمده است. مؤلف شفاء الغلیل در کتاب خود (ص ۶) می‌نویسد: به کار گرفتن چنین الفاظ غیر تازی از سوی پیامبر، گاهی برای اظهار مهر و دلجویی بوده است. چنانکه پیامبر - ص - گفته است: «اشکب درد»^۷.

نویسنده «راحة الصدور» در مقدمه کتاب خود می‌نویسد، پیامبر خدا به سلمان گفت: «یا سلمان ترا

۱... همچنین به کتب صحاح و سنن. نیز در مقدمه تفسیر «مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار» ابوالحسن عاملی اصفهانی ص ۸۱، به روایت از امام جواد - ع - آمده است که پیامبر اکرم - ص - بسیاری از زبانها را می‌دانسته است.

۱ - صبح الأعشى، فلقشندی ۱/۱۶۵؛ الترتیب الاداریة ۱/۲۰۳

۲ - صبح الاعشى، همان.

۳ - العبد الفرید، ۴/۲۴۶؛ التنبیه و الاشراف مسعودی، ص ۲۴۶.

۴ - صبح الأعشى همان. نیز بنگرید به: الترتیب الاداریة، الکتانی، ۱/۲۰۲ - ۲۱۰، کتانی موضوع مترجم بودن زید را از کتابهایی چون: صحیح بخاری، العبد الفرید، ابن عبد ربّه، الاستیعاب، مختصر الطحاوی و صبح الاعشى، در کتاب خود می‌آورد.

۵ - سنن ابن ماجه محمد بن یزید قزوینی (۲۰۷ - ۲۷۵ هـ)، ج ۲/۱۱۴۴ حدیث شماره ۳۴۵۸.

۶ - همان، ص ۱۱۴۵.

۷ - به نقل از یادداشت‌های قزوینی، ج ۱/۲۶۵ نیز بنگرید به تکوین زبان فارسی، علی اشرف صادقی، ص ۶۱.

شکم درد العنب دو دو.»^۱

بر پایه نوشته قلقشندی، پیامبر گرامی اسلام جمله پارسی دیگری نیز به سلمان گفته بوده است: «سُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَلْ تَكَلَّمْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِالْفَارَسِيَّةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، دَخَلَ عَلَيْهِ سَلْمَانَ، فَقَالَ لَهُ: «درستیه و سادته». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَمِيَلٍ: «اطنه مَرَحِبًا وَأَهْلًا.»^۲ (از ابن عباس پرسیدند: آیا پیامبر خدا - ص - به پارسی سخن گفته است؟ گفت: آری، سلمان نزد وی آمد و پیامبر به سلمان فرمود: «درستیه و سادته».)
شادروان دکتر محمد معین پس از ذکر دو کلمه بالا می‌نویسد: «ظ [گویا] درستیه و شادیه»^۳ بوده است. یعنی تندرست و شادباشی.^۴

از زیدبن علی بن الحسین - ع - روایت کرده‌اند که گفت: جدم پیامبر خدا، در پاسخ سلام یک زردشتی گفت: «باروس باروس»^۵ (گویا یعنی به روز، روز بخیر).
درباره امیر المومنین علی - علیه السلام - نیز گفته‌اند: یک بار، هنگامی که از شُرَیح مسأله‌یی پرسید و او پاسخ درست داد، برای تأیید درست‌ی گفته وی، به زبان رومی به او گفت: «قَالُونَ» یعنی درست گفتی. سیوطی می‌نویسد: در نوروز شیرینی به علی بن ابیطالب - ع - اهدا شد. گفت: «نُورِزُوا لَنَا كُلَّ يَوْمٍ»^۶ یعنی هر روز را برای ما نوروز گردانید.

شاید همه آنچه که پیرامون سخن گفتن پیامبر اکرم - ص - و نیز امیر مومنان علی - ع - به زبانی جز زبان عربی یاد شد، بتواند نمایانگر توجه ایشان به زبانهای بیگانه بویژه پارسی باشد؛ نیز گویای این معنی باشد که به باور آن بزرگان، آشنایی فرهنگ نوپای اسلامی با زبانهای ملت‌های دیگر، نه تنها از ارزش آن نمی‌کاهد، بلکه آن را پر بار تر نیز خواهد ساخت.

بی شک در روزگار خلفای راشدین مترجمان در پیمان نامه‌هایی که میان خلفای راشدین و مردمان ذمی نوشته می‌شده، نقش به سزایی داشته‌اند.
سلمان فارسی در لشکرکشی مسلمانان عرب به ایران در طلایه سپاه بوده و خواسته‌ها و نظرهای اعراب مهاجم را به زبان پارسی برای ایرانیان بیان می‌کرده است.

۱ - راحة الصدور، محمدبن علی الراوزی، ص ۷ - ۲ - صبح الاعشی، ۱/ ۱۶۶

۳ - برهان قاطع، به تصحیح دکتر محمد معین، ج ۵/ ۶، نیز بنگرید به نکونین زبان فارسی، همان، یادداشتهای قزوینی، ۸۴/ ۶، علامه قزوینی در همان یادداشتهای خود می‌نویسد: «فارسی حرف زدن حضرت رسول، فارسی مافهوم و روایت مشکوک فیها، نباید این را جزو چیزهای جدی فرض کرد. فقط محصص یادداشت نوشتیم»

۴ - کتابی درباره سخن گفتن پیامبر اسلام به زبانی جز زبان عربی، به کتاب المطالب العریبه الزافیة فی نکتیه - علیه السلام - بغیر اللغة العربیة نوشته ابو عبدالله بن جعفر الکتانی دمشقی، بی‌ارجاع می‌دهد.

۵ - دیوان دین، ص ۳۰۴. ۶ - المُرهر فی علوم اللغة، سیوطی، ۱/ ۲۷۷

۷ - همان / ۲۸۹.

۳. کوششهای نخستین در کار ترجمه و نقد آن

نخستین گامهای ترجمه در اسلام، به همت خالد بن یزید که مردی فاضل و دانش دوست بود^۱ و لقب «حکیم آل مروان» یافته بود، انجام گرفت^۲. وی که از خلافت و گرفتاریهای آن، برکنار مانده بود، توانست گروهی از فیلسوفان یونان را که در مصر به سر می‌بردند و به زبان عربی نیز به خوبی آشنا بودند، نزد خود فرا خواند. خالد به آنان دستور داد تا کتابهایی را که درباره صنعت کیمیا نوشته شده بود^۳، از زبانهای یونانی و قبطی (زبان مردم مصر) به زبان تازی برگردانند^۴. هنگامی که در قرنهای دوم و سوم هجری، فن ترجمه شکوفا می‌گردد دانشمندان تیز هوش و ژرف اندیشی همچون یعقوب بن اسحاق الکندی (وفات: ۲۶۰ هـ) حُئین بن اسحاق، ثابت بن قُرّه، ابراهیم دهکی، قسطا پسر لوقا بعلبکی، نزدیک به شیوه امروز، به پیراستن و تصحیح متون و نقد ترجمه‌های دیگران می‌پردازند^۵. آنان پیش از ترجمه متنی از زبانی به زبان تازی، می‌کوشیدند نخست متنی پیراسته و درست از آن نوشته به دست آورند و سپس به کار ترجمه دست یازند.

کار یافتن نوشته‌ی پربار و شایسته و پیراستن آن برای ترجمه به زبان عربی، همچنان ادامه داشت. ولی به جرأت می‌توان گفت که هیچ یک از دست اندرکاران ترجمه و پژوهندگان دانش و ادب آن زمان، به گونه‌ی عالمانه به بررسی دشواریهای کار ترجمه و ویژگیهای مترجم و اندازه آگاهیها و دانش وی در این کار بزرگ نپرداخته‌اند، و یا پرداخته بوده‌اند ولی نوشته‌های آنان به دست ما نرسیده است.

تنها دانشمند نکته سنج و تیز هوش و تحلیل گری که با روشن بینی در خوری فن ترجمه و مسائل مربوط به آن را به بحث می‌گذارد و همچون دانشمندان عصر حاضر، این مسائل را به پاره‌های کوچکتری بخش می‌کند و آنگاه یک یک آنها را می‌کاود و دشواریهای پیچیده آنها را روشن می‌گرداند و برای از میان برداشتن آنها راههایی پیش می‌نهد، عمرو بن بحر جاحظ است. چنانکه خواهیم دید، جاحظ نزدیک به یک هزار و دویست سال پیش از این، مسائل بسیار پیچیده و تاریک فن ترجمه را باریک بینانه بازگو می‌کند و مانند پژوهشگری متفکر به تجزیه و تحلیل آنها روی می‌آورد^۶. پیش از پرداختن به گفته‌ها و نظریات این دانشمند بزرگ پیرامون ترجمه، شاید بیراه نباشد اگر سخنی کوتاه پیرامون شخصیت و زندگانی وی آورده شود.

۱ - البیان والتبیین، جاحظ، ۱/۳۲۸؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۳۵۲؛ وَفَیَاتُ الْأَعْيَانِ ۲/۴، ابن ندیم ص ۳۳۸؛ الاعلام، زرکلی ۳/۳۴۳؛ الْمَوْسُوعَةُ الْعَرَبِيَّةُ الْمُبَيَّنَةُ ص ۵۰۴.

۲ - ابن ندیم، همان؛ تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان ۳/۱۵۴.

۳ - در آن روزگار، صنعت کیمیاگری و جستجوی کیمیا، سخت پررونق گشته بود. تاریخ التمدن الاسلامی، همان.

۴ - ابن ندیم، همان؛ تاریخ التمدن الاسلامی، همان.

۵ - ابن ندیم ص ۳۴۱ و ۳۷۴. ۶ - بنگرید: کتاب الحیوان ۱/۷۵ - ۷۹.

۳.۱ جاحظ کیست؟

ابو عثمان عمرو پسر بحرین محبوب، جاحظ (۱۵۰-۲۵۵ هـ)؛ پیشوای نویسندگان بصره در دوره دوم عباسی و رهبر معتزله آن شهر و شاگرد متکلم نامدار ابراهیم بن سيار بلخی معروف به نظام بود.^۱ او در روزگار درخشش تمدن اسلامی یعنی در قرن دوم و سوم هجری، در زمان خلافت هارون و مامون عباسی می‌زیسته است. در این زمان، علوم و ادبیات و هنر، مدارس بصره و بغداد، کوفه و قُزْبَه و دیگر شهرهای بزرگ اسلامی را سرشار ساخته بود. آوازه تألیف و ترجمه از همه جا به گوش می‌رسید.

جاحظ بیشتر این نوشته‌ها را به صورت تألیف و ترجمه می‌دید و با دقت تمام آنها را می‌خواند. وی در این نوشته‌ها، به خصوص در ترجمه‌ها، به نادرستیا و گسستگی‌هایی بر می‌خورد و در نوشته‌های خود، آنها را به دیگران گوشزد می‌کرد و خردمندانه به نقد آنها می‌پرداخت. در کتاب «الحيوان» که یکی از گرانبمایه‌ترین آثار اوست، وی حتی در پاره‌یی از گزارشهای ارسطو پیرامون جانورشناسی، به لغزشهایی پی می‌برد و با بیانی استوار، به تصحیح آنها می‌پردازد.^۲ گاه نیز در این باره به دفاع از او بر می‌خیزد و شماری از این لغزشها را از آن مترجمان آثار او می‌داند.^۳

جاحظ آنچنان سرگرم فراگیری دانش و فرهنگ روزگار خود بوده است که جز به خواندن کتاب و تفکر پیرامون دانستیهای نو، به چیزی نمی‌اندیشیده است. در این راه تا آنجا پیش رفته بوده که آنچه را بیرون از روند دل بستگی علمی وی بوده به دست فراموشی می‌سپرده است. از زبان خود او نقل کرده‌اند که گفت: مدت سه روز، کتبه خود را فراموش کردم، بناچار از خویشان خود پرسیدم: مردم مرا با چه کتبی می‌خوانند؟ گفتند: ابو عثمان.^۴

ابن ندیم می‌نویسد: ابو هفان گفت: من هیچ کس را ندیده و نشنیده‌ام که شیفته‌تر از سه تن نسبت به دانش و کتاب باشد، جاحظ، فتح بن خاقان و اسماعیل بن اسحاق قاضی. هیچ کتابی به دست جاحظ نمی‌رسید (هر گونه کتابی که بود) که آن را از آغاز تا انجام نخواند. او دکانهای وراقان و صحافان را کرایه می‌کرد تا کتابهای درون آنها را بخواند.^۵

جاحظ پیوسته طرف توجه بزرگان دانش دوست و دانشوران بود. از این رو، هیچ ادیب و فرزانه‌یی از بصره گذر نمی‌کرد که به دیدار جاحظ نشتابد.^۶

۱ - بُيُئَةُ الوُعَاة، جلال الدین سیوطی ۲/۲۲۸، تاریخ آداب اللغة، جرجی زیدان ۲/۱۶۷.

۲ - مُعْجَمُ الأَدْبَاء، ياقوت ۱۵/۷۴، الحيوان، ج ۱ (صفحه عنوان کتاب)

۳ - در آن روزگار، نسبت دادن لغزش به این فیلسوف بزرگ کار چندان آسانی نبود.

۴ - بنگرید: به مقدمه پربار مصحح دانشور کتاب «الحيوان» ص ۲۱ - ۲۲ و نیز همان کتاب ۲/۵۲، ۱۹/۶.

۵ - نزهة اللبَاء، أبو البَرَكات ابن الأَثير ص ۱۹۲ - ۱۹۳؛ مُعْجَمُ الأَدْبَاء ۱۶/۱۵؛ الفهرست ص ۱۶۹.

۶ - الفهرست، همان. ۷ - تاریخ آداب اللغة، جرجی زیدان ۲/۱۶۲.

شمار نوشته‌های او از یک صد و بیست در می‌گذرد^۱. بیشتر آنها رساله‌هایی است پیرامون موضوعهای گوناگون: ادبی، اجتماعی، کلامی، تاریخی و مشهورترین و بهترین این نوشته‌هایش عبارتند از: «کتاب الحيوان»، «البيان والتبيين»^۲، «الْبُخْلَاء» و «المَحَاسِنُ وَالْأَضْدَاء».

این پژوهشگر اندیشمند و تشنه فراگیری و فرهیختگی که در سراسر زندگانی پربار خویش، با نوشته‌های گرانبار و شادی آفرین خود، به فرهنگ و دانش جامعه اسلامی توان بیشتری بخشید و هیچگاه نتوانست به دور از نوشته و کتاب بیارامد، سرانجام نیز در محرم سال ۲۵۵ هـ با فروافتادن چند جلد کتاب بر سرش، در زیر کتابها جان سپرد^۳.

در زیر، برگردان بخشی از کتاب الحيوان جاحظ که می‌توان آن را کهن‌ترین نقد ترجمه دانست، آمده است.

۴. گفتار جاحظ در ترجمه

۴.۱ دشواری ترجمه شعر عربی

کتابهای هندی و دانشهای یونان و آیینهای رفتاری و تربیتی پارسیان به زبان عربی ترجمه گشت و از این راه، بر زیبایی برخی از آنها افزود و از برخی دیگر چیزی کاسته نشد. ولی چنانچه دانش تازیان (شعر) به زبانی دیگر ترجمه می‌گشت - با آنکه در آن به اندیشه‌یی بر نمی‌خوردند که مردم غیر عرب در نوشته‌های خود راجع به زندگانی، تیز هوشیها و دانشهای خویش از آن سخن نگفته باشند - آن اعجازی که وزن نام دارد، از میان می‌رفت^۴.

این کتابها از مردمی به مردمی و از گروهی به گروهی و از زبانی به زبانی دیگر گشته تا سرانجام به دست ما رسیده‌اند و ما (تازیان) آخرین ملتی بوده‌ایم که به آنها دست یافته‌ایم. از این رو، این گفته درست است که برای نگهداری آثار و یادگارهای گرانمایه آدمی، نوشته‌ها و کتابها، از ساختمان و شعر برترند^۵.

۱ - معجم الادباء، یاقوت، ۷۶/۱۶؛ الحيوان، ۶/۱ (مقدمه مصحح)

۲ - وفيات الأعيان، ۳/۱۴۰.

۳ - الفهرست، ابن ندیم، تحقیق رضا تجدد ص ۲۰۸؛ بُغْيَةُ الوُعَاة، سیوطی، ۲۲۸/۲؛ مُعْجَمُ الادباء، یاقوت، ج ۱۶/۱۶؛ الاعلام، زرکلی، ۵/۲۳۹.

۴ - جاحظ در جای دیگر می‌نویسد: «وَالشَّعْرُ لَا سَطَاعَ أَنْ يَتَرَجَمَ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ النُّقْلُ. وَ مَتَى حَوْلَ تَقْطَعُ وَ يَطَّلُ وَزْنُهُ وَ ذَهَبَ حَسَنُهُ... شعر را نمی‌توان ترجمه کرد و آن را به زبانی دیگر گردانید. هرگاه شعری را به زبانی دیگر برگردانند، پیوند آن می‌گسلد و وزن درهم می‌ریزد و زیبایی‌اش از میان می‌رود و خاستگاه شگفتی آن تباه می‌گردد، نه چون نثر، بلکه ارزشی فروتر از آن می‌یابد (الحيوان ۱/۷۵) م.»

۵ - بجاست یادآوری گردد که شعر کهن تازیان که گویا در اینجا نیز همان مورد نظر جاحظ بوده، در آغاز، نوشته نبوده است. این اشعار به وسیله راویانی چون حَمَادِ راویه و دیگران، از حافظهٔ اعراب بیابان نشین و دیگر کسان گرفته می‌شد و در اختیار ادب دوستان قرار می‌گرفت. از همین روست که سزاری از پژوهندگان معاصر ادب عربی، چون طه حسین، شعر

۴.۲ ارزش ترجمه

سپس یکی از کسانی که به یاری و دفاع و نگهداری از شعر برخاسته، گفته است که: مترجم هیچگاه نمی‌تواند سخن حکیم (فیلسوف) را با حفظ ویژگیهای معانی و شیوه‌های راستین کاربردهای آن و اختصارهای باریک بینانه و تعریفهای راز آمیز آن باز نماید. وی هرگز آن توانایی را نخواهد داشت که حق سخن حکیم و امانت در برگرداندن آن به زبان دیگر را چنانکه شایسته است، به جای آورد و آنچه را که بایسته یک نماینده است، بازگزارد. تا آنگاه که مترجم در دریافت معانی سخنان نویسنده حکیم و به کار بستن گونه‌های کاربرد آنها و نیز در بازگرداندن آن سخنان به سرچشمه و خواستگاههای آنها، همچون خود نویسنده و پدید آورنده اثر نباشد، چگونه می‌تواند پیامهای آن را دریابد و گزارشی راستین و درخور از آنها به دست دهد.

از این رو، چگونه می‌توان گفت که ابن بطریق^۱، ابن ناعمه^۲، ابن قره^۳، ابن فهریر^۴ (ابن بهریر)، ثیفیل، ابن وهیلی و ابن مقفع، همپایه ارسطو بوده‌اند و خالد^۵ همچون افلاطون بوده است؟!

۴.۳ ویژگیهای مترجم

بیان مترجم در ترجمه باید همسنگ دانش و آگاهی وی نسبت به موضوع باشد. (یعنی آنچه از متن در می‌یابد باید بتواند آن را با قلم خود، به خوبی برای خوانندگان گزارش کند.) شایسته است که مترجم نسبت به زبان نخست (زبان متن) و نیز نسبت به زبان دوم، آگاهترین مردمان باشد، به گونه‌یی که در هر دو زبان، سرآمد و برترین به شمار آید.

روزگار جاهلیت نازیان را باور ندارند. م.

۱ - ابو زکریا یحیی پسر بطریق از مترجمان زمان مأمون و در گروه حسن بن سهل بود. وی زبان تازی و یونانی را به خوبی نمی‌دانسته و تنها به لاتین آشنا بوده است (ابن ندیم محمد بن اسحاق ص ۳۴۱؛ تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان ۱۶۱/۳ و ۱۶۶). م.

۲ - عبدالمسیح پسر عبدالله حمصی ناعمی، در کار ترجمه متوسط بود، ابن ندیم، همان؛ تاریخ التمدن الاسلامی ۱۶۶/۳. م.
 ۳ - ابوالحسن ثابت بن قره (۲۲۱ - ۲۲۸ هـ) از صابئیان حران بود که به بغداد آمد و به دربار عباسیان راه یافت، وی طب و فلسفه را فرا گرفته بود، زبان سریانی را خوب می‌دانست و در ترجمه به عربی چیره بود. او در ریاضیات، طب و منطق دارای کتابهای بسیاری است (ابن ندیم ص ۳۸؛ جرجی زیدان، همان ص ۱۶۵؛ ابن جلجل ص ۷۵؛ الاعلام زرکلی ۸۱/۲ - ۸۲). م.

۴ - حبیب بن بهریر مَطْران مَوْصِل، کتابی چند برای مأمون تفسیر کرد (ابن ندیم ص ۳۴۱). م.

۵ - خالد پسر یزید بن معاویه مردی خطیب، شاعر، فصیح خوش فکر و ادب پرور بود. وی نخستین کسی بود که به ترجمه کتابهای ستاره‌شناسی، پزشکی و کیمیا پرداخت (البیان و التبيين، جاحظ ۱/۳۲۸). م.

۴.۴ دو زبانی مترجم

هرگاه ببینیم که مترجمی به دو زبان سخن می‌گوید، خواهیم دانست که وی (در ترجمه) به هر دو زبان آسیب رسانده است.^۱ زیرا در این صورت، هر یک از دو زبان، دیگری را به سوی خود می‌خواند، از آن سود می‌جوید و در برابر آن می‌ایستد (یعنی تداومیهای مزاحم، ذهن مترجم را به آشفتگی می‌کشاند). ملکه نطق که تنها از یک نیرو برخوردار است، چگونه می‌تواند با همان نیرو که به یک زبان سخن می‌گوید، دو زبان را همزمان به کار گیرد؟

پیداست که چنانچه به سخن گفتن در یک زبان روی آورد، همه آن نیرو را در همان زبان به کار خواهد بست. (ولی آن نیروی یگانه، با دو زبان، انسجام و کارایی شایسته خود را از دست خواهد داد). همچنین است در صورتی که مترجمی با بیش از دو زبان به گفت و گو پردازد. ترجمه همه زبانها، بر همین قیاس است.

هر چه نوع دانش دشوارتر و محدودتر و شماره دانشوران آن کمتر باشد، کار مترجم دشوارتر و امکان لغزش وی بیشتر خواهد بود. بی‌گمان هرگز مترجمی نخواهی یافت که به شایستگی به منظور یکی از آن دانشمندان (دانشمندان یونان) دست یافته باشد.^۲

۴.۵ برگردان کتابهای دینی

آنچه یاد شد، سخن ما درباره کتابهای هندسه، اخترشناسی، حساب و آهنگهای موسیقی بود. ولی اگر این نوشته‌ها کتابهای دینی می‌بودند و به کمک آنچه بر آفریدگار جهان رواست (صفات ثبوتی) از آنچه که بر او روا نیست (صفات سلبی) گزارشی می‌کردند و مترجم می‌خواست معانی آمیخته به توحید را به اندیشه‌های مردم منتقل کند و از آوردن گزارشهای گونه‌گونه و وجوه احتمالی آنها سخن گوید...، ترجمه چه کیفیتی به خود می‌گرفت؟ نیز چنانچه مترجم بر آن می‌شد که راه شناخت محال از (ممکن) را بیان کند و روشن سازد که بازگشت محال بر چیست، آیا درست است که محال را دروغ بنامیم یا درست نیست؟

۱ - جاحظ همین نکته را در یکی از کتابهای دیگر خود نیز یاد کرده است. وی در آنجا می‌گوید: تنها زبان موسی پسر سیار اسواری (پارسی)، توانایی چنین کار را داشت. چون وی یکی از سخنوران و زبان آوران کم ماندی بود که به دو زبان پارسی و تازی به گونه‌بی یگسان، چیرگی داشت، آنسان که در مجلس وی، تازیان در یک سوی و پارسیان در سوی دیگر وی می‌نشستند. او آیه‌ی از قرآن را نخست به زبان تازی برای عربان تفسیر می‌کرد و سپس روی به پارسیان می‌آورد و تفسیر همان آیه را به زبان پارسی برای آنان باز می‌گفت و کسی نمی‌توانست دریابد که وی در کدامیک از دو زبان توانا تر است «وَاللُّغْتَانِ إِذَا التَّقْنَا فِي اللِّسَانِ الْوَاحِدِ أَدْخَلَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُمَا الصِّمَّ عَلَى صَاحِبَتِهَا، الْأَمَّا ذَكَرْنَا مِنْ لِسَانِ مُوسَى بْنِ سَيَّارِ الْأَسْوَارِيِّ... (البیانُ والتبيين ۳۶۸/۱، نیز بنگرید: ضحی الإسلام ۱/۱۸۰) یعنی هرگاه دو زبان در یک زبان (در زبان کسی) به هم برخوردند، هر یک از آن دو بر دیگری زیانبار خواهد بود، مگر - همانگونه که یاد شد - در زبان موسی پسر سیار

۲ - نیز بنگرید: الحیوان ۱۹/۶ م.

اسواری م.

کدامیک از دو سخن زشت تر است: محال یا دروغ، در کجا محال بدتر و در کجا دروغ زشت تر است؟ نیز چنانچه وی می‌خواست سخن نمونه و بدیع و وحی و کنایه و تفاوت میان گفته نادرست و پرگویی و نیز فرق میان سخن کوتاه و بلند را در یابد، بنیادهای سخن و عاداتهای مردمی که آن را بر زبان می‌آوردند و همچنین عوامل تفاهم میان ایشان را بشناسد، ترجمه چه وضعی پیدا می‌کرد؟! آنچه گفتیم، اندکی است از بسیار.

تا آنگاه که مترجم بدانچه که یاد شد آگاهی نیابد، در بیان و تاویل سخنان دینی به خطا خواهد رفت و زیان لغزش دینی، از لغزش در ریاضیات، صنعت، فلسفه و کیمیا و برخی دیگر از دانشهایی که آدمی در زندگانی خود از آنها سود می‌جوید، بیشتر است.

هرگاه مترجمی که به کار ترجمه پرداخته است، به درستی به نکات یاد شده آگاهی نداشته باشد، بی‌شک به اندازه کمبود خود، دچار لغزش خواهد گشت. وی دلیل را چگونه از دلیل گونه بازمی‌شناسد؟ چه آگاهی از ستاره شناسی دارد؟ از تعریفهای ناآشکار چه می‌داند؟ آگاهی وی پیرامون تصحیح افتادگیهای متن و خطاهای نسخه برداران نوشته‌ها چگونه است؟ دانش او با نگاهی گذرا به مقدمات، در چه پایه‌یی است؟ به راستی دانسته‌ایم که از آگاهی به مقدمات، آن هم به گونه‌یی منظم، همچون سخنی به رشته کشیده و استوار، گزیری نیست. این بطریق و این قره که این معانی را به صورت روشن و منظم و گسترده، از زبان معلمی مهربان و پزشکی کاردان در نمی‌یابند، چگونه می‌توانند کتابی را که در میان زبانها و قلمهای گونه‌گون و انواع خطوط ملتها و توده‌ها دست به دست گشته است، در یابند؟

چنانچه سخن‌شناسی یونانی به سخن‌شناسی تازی روی می‌آورد و سخندان تازی در بلاغت به پای یونانی نمی‌رسید، او به دلیل ناتوانی بلاغی خود، سخن یونانی را در نمی‌یافت و یونانی نیز که از نارسایی بلاغت خویش در زبان تازی ناخرسند بود، بناچار با تسامح و چشم‌پوشی از این معنی در می‌گذشت. سپس آن نوشته [نوشته فرد یونانی] با آسیبهایی از سوی نسخه برداران گونه‌گون نیز روبرو می‌گردد. زیرا این نسخه [با توجه به آنچه یاد شد] نمی‌تواند از لغزش به دور ماند. سپس کسی که بر خطاها و نارساییهای آن نوشته می‌افزاید و چیزی از لغزشهای آن نمی‌کاهد، آن نسخه را بازنویسی می‌کند. پس از آن، کسی دیگر که دارای آن توانایی نیست که حتی افتادگیهای نسخه خود را بهبود بخشد، به مقابله آن با نسخه‌های دیگر می‌پردازد و لغزشهای آن را به حال خود وا می‌گذارد. (یعنی چنین متنی چگونه می‌تواند قابل اعتماد باشد؟)

۱ - در این بند (پاراگراف) از متن، آشگفتیها و گسستگیهایی دیده می‌شود. کوشش گردید تا آنجا که میسر و در خور متن است، در برگردان آن، از مقدار ناپوستگیها کاسته شود. م.

۲ - جاحظ در اینجا از واقعیتی تلخ سخن به میان می‌آورد که خاستگاه آن، جهل عمومی مردم و دستبردهای ناروای نسخه برداران به متن نوشته‌ها در طول تاریخ بوده است. اندیشیدن پیرامون چنین مشکلی آنهم در حدود یک هزار و صد و پنجاه سال پیش، نمایانگر ژرف‌نگری و باریک بینی و نکته‌سنجی نویسنده است. م.

۴.۶ دشواری تصحیح نوشته‌ها

نویسنده کتاب گاه می‌خواهد تصحیف (و جابه‌جایی حروف کلمه‌یی را که به دست وراق نسخه‌پردازی صورت گرفته است) سامان بخشد یا واژه‌یی افتاده را پیدا کند، در این صورت، نوشتن ده ورق نوشته با واژه‌ها و معانی برابر و گرانمایه، برای وی آسان‌تر از آن خواهد بود که آن کمبود را از میان بردارد و پیوند از دست رفته سخن را بدان بازگرداند.

پس در صورتی که خود دانشمند از حل چنین مشکلی ناتوان باشد، مقابله‌گر مزدوری چگونه می‌تواند از عهده آن برآید؟! شگفت‌آورتر آن که او به دو کار دست یازد: نابسامانی را از میان بردارد و درستی نوشته را نیز استواری بخشد.

سپس این کتاب^۱ به دست وراقی دیگر می‌افتد و وراق دوم نیز همان شیوه وراق نخستین را با آن کتاب در پیش می‌گیرد. پیوسته دستهای نابکار با دستبردهای تباهی آور، آن را دست به دست می‌گردانند تا سرانجام به صورت متنی یک پارچه نادرست و دروغ محض در می‌آید. باور شما درباره کتابی کهن سال که مترجمی پس از مترجمی آن را به تباهی کشانده و نسخه برداران نیز آسیبی بیشتر یا همپایه آسیب مترجمان بدان رسانیده‌اند، چیست؟!^۲

۱ - کتاب نویسنده یونانی که در بالا مورد بحث بود. م.

۲ - مجمل التواریخ ص ۹-۱۰، در ترجمه‌ها لغزشهای بسیاری صورت گرفته است.

«ابومعشر المنجم چنین گوید که بیشتر تواریخ فاسد است، از جهت آنکه روزگار دراز آن را در (یافتست) و چون از لغتی و نبشته با دیگر لغت تحویل کرده‌اند، تفاوت افتادست، و ناقلان سهو کرده‌اند.»

«ماخذ مقاله»

- ۱- اصلاح المنطق، ابن الشکیت، تحقیق احمد محمد شاکر- عبدالسلام محمد هارون، مصر دارالمعارف، ۱۳۶۸هـ- ۱۹۴۹م.
- ۲- الأعلام، خيرالدين الزركلي، مطبعة كوتاسوماس، چاپ دوم، ۱۳۷۳ هـ - ۱۹۴۵ م.
- ۳- برهان فاطم، تصحيح دكتور محمد معين، تهران، ابن سينا، ۱۳۴۲ هـ.
- ۴- بُنْيَةُ الرُّعَاةِ فِي طَبَقَاتِ اللُّغَوِيِّينَ وَالتَّحَاةِ، جلال الدين عبدالرحمن سيوطي، تحقيق أبو الفضل إبراهيم، مصر، دار إحياء الكتب العربية ۱۳۸۴ هـ- ۱۹۶۴ م.
- ۵- البيان والتبيين، جاحظ، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، مصر، مكتبة الخانجي چاپ دوم، ۱۳۸۰ هـ- ۱۹۶۰ م.
- ۶- تاج العروس في شرح القاموس، السيد محمد مرتضى الزبيدي، بنغازي، دارليبيا.
- ۷- تاريخ آداب اللغة العربية، جرجي زيدان، مصر، مطبعة الهلال، ۱۹۱۲ م.
- ۸- تاريخ التمدن الإسلامي، جرجي زيدان، تحقيق الدكتور حسين مونس، مصر، دارالهلال ۱۳۷۳ هـ- ۱۹۵۴ م.
- ۹- التراتيب الادارية، عبدالحى الكتاني، بيروت، داراحياء التراث العربي.
- ۱۰- ترجمه چند متن بهلوی، ترجمه ملك الشعرای بهار، به كوشش محمد گلبن، تهران، سپهر، ۱۳۴۷
- ۱۱- تكوين زبان فارسی، دكتور على اشرف صادقي، تهران، دانشگاه آزاد ايران.
- ۱۲- التنبیه والإشراف، مسعودی، دارالثراث، چاپ بیروت، الأب لويس شيخو، يسوعين، ۱۸۹۵ م.
- ۱۳- تهذيب الألفاظ، أبو يوسف يعقوب بن الشکیت، بيروت، الأب لويس شيخو، يسوعين، ۱۸۹۵ م.
- ۱۴- جامع الصحیح (صحیح بخاری)، محمد بن إسماعيل بخاری (۱۹۴-۲۶۵ هـ)، داراحياء التراث العربي، بيروت - لبنان [تاريخ نشر ندارد].
- ۱۵- الحَيَوَان، ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، چاپ دوم، ۱۳۸۴ هـ - ۱۹۶۵ م.
- ۱۶- الخصائص، عثمان بن جنى، مصر، دارالكتب المصريه ۱۳۷۱ هـ- ۱۹۵۲ م.
- ۱۷- دائرة المعارف الاسلامية (ترجمه از انگلیسی - فرانسه به عربی)، «ترجمان».
- ۱۸- دیوان دین، حبيب الله نوبخت، تهران ۱۳۵۳.
- ۱۹- راحة الصدور و آية الشور در تاريخ آل سلجوق، تأليف محمد بن على بن سليمان الراوندى در سال ۵۹۹ هـ تصحيح محمد اقبال، تهران، موسسه امير كبير، ديمه ۱۳۳۵.
- ۲۰- سنن ابن ماجه محمد بن يزيد قزوینی (۲۰۷-۲۵۷ هـ) محمد عبدالباقی، بيروت، لبنان، داراحياء التراث العربي، ۱۳۹۵ هـ- ۱۹۷۵ م.
- ۲۱- صُبْحُ الأَعْمَى، ابو العباس أحمد القلقشندي، قاهرة، المطبعة الأميرية ۳۳۱ هـ- ۱۹۱۳ م.
- ۲۲- صحاح اللغة، جوهري نيشابوري، تحقيق عبدالغفور عطّار، مصر ۱۳۹۹ هـ- ۱۹۷۹ م.
- ۲۳- طبقات الأطباء و الحكماء، ابن جليل، به تصحيح فؤاد رشيد، مكتبة المثنى، بغداد ۱۹۵۵.
- ۲۴- طبقات الشعراء، محمد بن سلام جُمحی، لندن، بريل، ۱۹۱۳ م.
- ۲۵- العقد الفريد، أحمد بن عبد ربه، چاپ مصر....
- ۲۶- فرهنگ نفیسی، دكتور على اكبر نفیسی، تهران، كتابفروشی خيام، ۲۵۳۵.
- ۲۷- فصل المقال في شرح كتاب الأمثال، أبو عبيد بكری، تصحيح الدكتور عبدالمجيد عابدي، مؤسسة الرسالة، بيروت

- ۱۳۹۱ هـ - ۱۹۷۱ م.
- ۲۸ - الفهرست، ابن التمیم محمد بن أسحاق، المطبعة الرحمانية، مصر ۱۳۴۸ هـ.
- ۲۹ - الکتب، سیویه، چاپ بولاق مصر ۱۳۱۸ هـ. ق. و تصحیح و چاپ عبدالسلام محمد هارون.
- ۳۰ - لسانُ العَرَب، ابن منظور، ایران - قم، نشر أدب الحوزة ۱۳۶۳ هـ.
- ۳۱ - مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور.
- ۳۲ - محیط المحيط، بطرس بستانی، مصر.
- ۳۳ - مرآة الانوار و مشکاة الأسرار، أبو الحسن عاملی اصفهانی، تهران، چاپ اسماعیلیان (بی تاریخ نشر).
- ۳۴ - المَظْهَر فی عُلُوم اللُّغَة، عبدالرحمن جلال الدین سیوطی، تحقیق محمد أحمد جادالمولی و دیگران، مصر، داراحیاء الکتب العربیه [تاریخ نشر ندارد].
- ۳۵ - لغتنامه دهخدا.
- ۳۶ - المُشْتَد، ابو عبدالله احمد بن حَتَّيْل (متوفی ۲۴۱ هـ).
- ۳۷ - المعارف، ابن قتیبه الدینوری، مصر، ثروت عکاشه دارالکتب، مصر ۱۹۶۰.
- ۳۸ - معجم الأدباء (ارشاد الاریب إلى معرفة الأديب)، یاقوت حموی، بیروت، لبنان، دارالمستشرق [تاریخ نشر ندارد].
- ۳۹ - المُعْجَم المُتَمَهِّس لألفاظ التبی، ونسینک، لیدن، بریل، ۱۹۳۶.
- ۴۰ - المُعَرَّب، حوالیقی، تحقیق أحمد محمد شاکر، اسدی، تهران ۱۹۶۶ (از روی چاپ ۱۳۶۰ هـ.ق).
- ۴۱ - المُفْصَلَات، المُفْضَل بن محمد بن یعلی القسبی، تحقیق أحمد محمد شاکر - عبدالسلام محمد هارون، چاپ سوم، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۴ م.
- ۴۲ - نُزْهَة الألباء فی طبقاتِ الأدباء، أبو البرکات، کمال الدین عبدالرحمن بن محمد بن الأنباری، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، مصر، دارالنهضة، ۱۳۸۶ هـ - ۱۹۶۷ م.
- ۴۳ - نوادر أبي مسحل أعرابي، تحقیق عیزة حسن، دمشق، ۱۳۸۰ هـ - ۱۹۶۱ م.
- ۴۴ - التوادر فی اللغه، أبوزید سعید بن أوس أنصاری، بیروت، یسوعیتین، ۱۸۹۴ م.
- ۴۵ - التَّهْیَاة فی غَرِیب الحدیث، ابن الأثیر مجد الدین أبو الشَّعَادَات المُبَارَك بن محمد الجَزَرِی، مصر، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳ هـ - ۱۹۶۳ م.
- ۴۶ - وفيات الأعیان، شمس الدین أحمد بن محمد بن خَلْکان، محمد مُحیی الدین عبدالحمید، مصر ۱۳۶۷ هـ - ۱۹۴۸ م.
- ۴۷ - یادداشت‌های قزوینی، ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، ج ۵.
- ۴۸ - یادداشت‌های قزوینی، ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، ج ۶.